



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۵/۲۱

حنیف رهیاب رحیمی

طنز بای بای فیسبک جان

پدر و پدر کلان جور کدنی فسیکه خدا بیمارزه، عجب مصروفیت نجات بخشی ره کشیده. مخصوصاً بر مه خو مانند آب حیات و قند و نبات است. هر وقت اگه کسی بالایم قهر شد یا خلق مه تنگ کرد، به کمپیوتر خود پناه می برم و فیسبک جان خوده چالان می کنم.

دو روز پیش که انتقاد های رنگ برنگ و بی جای مادر اولادها و دیروز خود اولاد ها اعصابم را بیحد خراب کردند، باز هم همین فیسبک بود که به دادم رسید و مره مصروف نگاه کرد وگر نه غم خورده غم خورده سرطان می شدم. از همه گذشته امروز برادرم با اولاد هایش همراهی مادرم خانه ما آمده بودند و سر موضوعات ناحق و عادی همراهی جنگ و دعوا ره شروع کردند و من مجبور شدم از مجلس شان برایم و به خاطر غم غلط کردن خود به فیسبک مراجعه کنم.

اما چه فایده که ده فسیک هم نا آرام تر شدم. در یکی از فیسبوک هایم که در پروفایل آن عکس «ایشوری رای» را مانده ام، دیدم که یکصد و هفتاد و پنج مرد شیخ بروت و یخن پاره و پیشانی کتبه پیشنهاد دوستی کرده چند تای آن با گذاشتن نمبر موبایل شان، پیام های عاشقانه نوشته و حتی پیشنهاد طوی و عاروسی ره هم کرده بودند، راستش را بگویم با خواندن پیام ها و دیدن آن همه آدم های از عقل غیر حاضر ، کمی شرمیدم.

فیسبک دیگرم را که با عکس جوانی های «تام کروز» زینت بخشیده ام، باز کردم، بسیار خوشحال شدم به خاطری که اضافه از دو صد دختر جوان، بیوه، موی زرد، موی سیاه، بی شوی و شوی دار، روی لُج و سر بسته، پیشنهاد دوستی و گرل فرندی روان کرده بودند. با خواندن آنهمه پیام های رومانتیک، بالای حسن و جوانی خود اشتباهی شدم، آهسته پیش آیینه رفتم و با احتیاط به صورتم نگاه کردم دیدم همان کج و معوجی که بودم همان هستم و تغییری در من نیامده و اصلاً عکس «تام کروز» کارش را کرده و دخترها و زن های فیسبک باز را شیفته و سراسیمه ساخته نه چهره چمُک و به تقاعد برابر بنده.

و بالاخره نوبت رسید به فیسبک اصلی ام، با بی علاقگی بازش کردم دیدم باز هم همان چند رفیق قدیمی و سابقه ام یکی آن در مورد مفاد شلغم دُر فشانی کرده و دیگری در باره فضلوه که چگونه از تیکه داری نصور به پارلمان راه یافت، افشاء گری نموده، دیگری شعر بیدل را به نام خود نشر کرده، دیگه خیر و خیریت است. نوشته های یک چند

دوست را که مقاله و عکس های چند روز پیش مره لایک کرده بودند، متقابلاً لایک و شیر کردم و چند نفره که نوشته هایمه لایک نمی کردند از لست رفیق ها و دوستانم شش متر بیرون انداختم و پس از لحظاتی پیام نویسی و لایک بازی و شیرکاری، همان طوری که سرم را بالای کمپیوترم مانده بودم بخواب عمیقی فرو رفتم.

نمیدانم چقدر دیر خوابیده بودم که صدای حامد دوست بسیار نزدیکم مرا بیدار کرد. او که یکی دو سال قبل چال ها و هنر فیسبک و فیسبک بازی را یادم داده بود امروز بی خبر و ناگهانی بدیدم آمده، از من خواهش کرد که برای چند لحظه بیرون برویم. من هم مهمان ها را در خانه گذاشته پذیرفتم.

پس از یکساعت صحبت و قدم زدن، قناعت داد تا اعتراف کنم که من بحدی به فیسبک معتاد شده ام که با نشستن ده دوازده ساعت پیشروی کمپیوتر، همه اهل خانواده و دوستانم را از خود آزاده ساخته، بالای موضوعات خورد و ریزه اعصاب خرابی بیجا کرده و حتی مناسبات خانوادگی ام را برهم زده ام.

در اثر خواهش و مشوره حامد ولی خلاف میل و علاقه خودم، برای یکی دو ماه دروازه فیسبکم را بسته با همه دوستانم خداحافظی کردم و به زندگی عادی خانوادگی ام شروع نمودم.

گپ بین ما و شما باشه دو فیسبک دیگرم را که غیر شما کس دیگر از آن خبر ندارد، هنوز فعال است!! ۲۰۱۵/۰۱/۲۸

(پایان)

